

ادبیات سوسیالیستی

از انتشارات حزب کمونیست کارگری

دنیا پس از ۱۱ سپتامبر

بخش چهارم: پس از افغانستان

منصور حکمت

۲۶ اکتبر ۲۰۰۱

افغانستان: جنگ یا تروریسم هوایی؟

در افغانستان جنگی در جریان نیست. منطقیاً جنگ حداقل به دو طرف نیاز دارد. آنچه فعلاً در جریان است، بمباران افغانستان توسط آمریکا است. در این تاکتیک نویافته تک ابر-قدرت جهان و کلانتر خودگمارده بین‌المللی، ترور و ارباب در یک مقیاس میلیونی رسماً جای جنگ نشسته است. پس از ویتنام، دیگر قرار شده است جامعه آمریکا شاهد بازگشت کیسه‌های حاوی جنازه سربازان اعزامی به جبهه‌های دوردست نباشد. و بهای این را اکنون باید غیر نظامیان در آن کشوری بپردازند که از بخت بد در تزه‌های دکتر استرنج‌لاوهای شورای امنیت ملی و وزارت خارجه آمریکا عاجلاً پایگاه و مأمن دشمن شریر آمریکا و رهبر جدید "امپراطوری شر" تعریف شده است. تلفاتی که ارتش آمریکا نمیدهد را صد باره از مردم غیر نظامی بیخبری میگیرند که در یک کشور معمولاً فقیر و حاشیه‌ای جهان دارند بزور نشان را در می‌آورند. یک روز قرعه بنام مردم عراق میخورد، یک روز یوگسلاوی، یک روز لیبی و یک روز افغانستان. در تاریکی شب

از ارتفاعات چند ده هزار متری و از کشتی‌ها و زیردریایی‌ها در پس امواج اقیانوسهای دور، دهها هزار تن بمب و موشک بر شهرهای مردم میریزند. با افتخار اعلام میکنند که کشور مقابل را "بمب به عصر حجر برمیگردانیم"، با اینحال مُصرّند که بمبهای "تیزهوش" آمریکایی فقط به گناهکاران اصابت میکند. هدف ارباب است. ارباب کل جامعه. حاکم کردن ترس، ترس از مرگ، از آوارگی، از انهدام هر نشانی از مدنیّت، تا جایی که جامعه فلج شود. مقاومت غیر ممکن شود. ارتش زمینی آمریکا، اکنون فقط یک سگ شکاری است که باید پس از ختم تیراندازی‌ها و فروکش کردن گرد و خاک‌ها و همه‌مه‌ها برود و شکار بیجان را بیاورد.

اعلام جنگِ هیچکس، حتی آمریکا و غرب، به طالبان را نمیتوان محکوم کرد. طالبان باید برود و نهایتاً باید با قهر و با عمل نظامی برود. دشمنی غرب با طالبان به دوستی تاکنونی‌شان ترجیح دارد. کسی جلوی برچیده شدن بساط آدمکشهایی که خود غرب سر کار آورده است را نمیگیرد. اما میان جنگ و ترور تفاوت هست. اعمال

آمریکا و انگلستان در افغانستان تروریستی است. بمباران شهرها و مناطق مسکونی افغانستان باید محکوم و متوقف بشود. اساطیر بی سر و ته پیرامون توان نظامی طالبان و تاریخ به زانو در آمدن ابرقدرتها در افغانستان به تداوم این شیوه تروریستی خدمت میکند. مجاهدین افغان در جنگ با شوروی نیروی جلوی صحنه آمریکا و غرب بودند. طالبان یک باند گانگستری جنایت و تولید و توزیع مواد مخدر است که خود غرب به کمک پاکستان و عربستان ساخته است. میتوانند کلیدش را خاموش کنند و چند هفته‌ای برچینندش. اما تروریسم هوایی امن‌تر است، چشمگیرتر است، برای مردم ناخوشنود جهان عبرت‌آموزتر است، ابرقدرتانه‌تر است. جلوی این شیوه ضد انسانی باید ایستاد.

از طالبان تا اسلام سیاسی

عملیات آمریکا و انگلستان در افغانستان، حتی اگر به سقوط طالبان و مرگ بن‌لادن منجر شود، نه فقط تهدید تروریسم اسلامی علیه غرب را کاهش نمیدهد، بلکه بر ابعاد این تروریسم میافزاید. این را سران

دول غربی میدانند و رسماً در مورد آن به اهالی غرب هشدار میدهند. اما انتخاب افغانستان بعنوان اولین صحنه و میدان "تلافی" آمریکا در برابر جنایت ۱۱ سپتامبر، برای آنها دو خاصیت اساسی دارد:

اولاً، حتی اگر بپذیرند که تروریسم اسلامی و نفرت ضد غربی‌ای که این تروریسم از آن تغذیه میکند، یک واقعیت سیاسی است و راه حل سیاسی دارد، صرف یک عکس‌العمل سیاسی به یک حمله فیزیکی و نظامی عظیم در داخل خاک آمریکا را کافی و مناسب نمیدانند. میلیتاریسم یک رکن ایدئولوژی رسمی در آمریکا و سنگ بنای تعریف هویت آن بعنوان یک ابرقدرت است. حمله به آمریکا از این دیدگاه فقط میتواند با حمله به کس دیگر و جای دیگری پاسخ بگیرد. برای آمریکا تلافی ۱۱ سپتامبر، مستقل از ماهیت و زمینه‌ها و خصلتهای اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی، فقط میتواند اقدامی نظامی باشد. این اقدام نظامی باید بزرگ باشد، باید "خشم و قدرت آمریکا"، خشونت آمریکا، را نمایندگی کند. اما اقدام نظامی بزرگ نیازمند صحنه است. جنگ به میدان جنگ احتیاج

دارد. انتخاب افغانستان بخاطر حضور بن‌لادن نیست، بر عکس انتخاب بن‌لادن بخاطر حضورش در افغانستان است. کم نیستند از امثال بن‌لادن، از سران تروریسم اسلامی که علنی و مخفی در ایران، انگلستان، فرانسه، مصر، پاکستان، لبنان و فلسطین، چچنی و بوسنی زندگی میکنند. این تصویر که تروریسم اسلامی یک شبکه هرمی با سلسله مراتب تعریف شده است که بن‌لادن در رأس آن قرار دارد، مسخره است. بعید است خامنه‌ای در این سلسله مراتب تحت ریاست بن‌لادن بوده باشد. کلید، افغانستان است. سرزمینی که میتواند صحنه یک عملیات بزرگ نظامی باشد. افغانستان تنها میدان ممکن برای "انتقام آمریکا" در ابعاد نظامی وسیع و مهیبی است که هیأت حاکمه این کشور وعده میدهد. بیرون افغانستان چنین هدف نظامی قابل تعریف و قابل تعرضی وجود ندارد. و تازه اینجا هم سران غرب از نبود ساختمانهای به اندازه کافی مرتفع و پلهای به اندازه کافی بزرگ برای نابود کردن شکوه میکنند.

ثانیاً، همانطور که در بخش قبل گفتیم، آنچه در پس کشمکش با طالبان و

بن‌لادن در افغانستان قرار است تعیین تکلیف شود، رابطه و تناسب قوای آمریکا و غرب با اسلام سیاسی است. "جنگ طولانی علیه تروریسم" اسم رمز یک زورآزمایی با اسلام سیاسی است. یک جنگ قدرت که از نظر آمریکا باید برای تعریف مشخصات پابرجا تر یک نظم نوین جهانی پس از سقوط شوروی دیر یا زود انجام بشود. اسلام سیاسی، یک محصول فرعی جنگ سرد، پس از سقوط شوروی بعنوان یک کمپ بورژوازی مدعی قدرت در کشورهای خاورمیانه و در محیطهای "اسلامی" در خود جوامع غربی قد علم کرده است. این جریان در بخشی از جهان و در کشورهای فوق‌العاده مهمی نظیر ایران و پاکستان، یا رسماً در قدرت است و یا اهرمهای سیاسی زیادی دارد. یک گوشه جدال بر سر آینده فلسطین و اسرائیل است. در جمهوری‌های پیشین شوروی، در یک قدمی زردخانه‌های اتمی، موش میدواند. در خود غرب، به لطف پول عربستان و سوبسید دولتی و ایدئولوژی منحن نسبت فرهنگی، جوانان در محیطهای اسلام‌زده را کرور کرور عضو میگیرد. از نظر غرب این اسلام سیاسی دیگر جریان دست‌نشانده و عروسکی‌ای نیست

که قرار بود در محاصره شوروی نقش داشته باشد، جلوی قدرت چپ در انقلاب ضد سلطنتی ایران را بگیرد و برای عرفات و ناسیونالیسم عرب مزاحمت درست کند. اکنون این پدیده داعیه‌های بیشتری دارد. از زیر سایه غرب بیرون آمده است. و در ۱۱ سپتامبر، از نظر آمریکا، اسلام سیاسی یک گام زیادی برداشت. حمله تروریستی در این ابعاد در قلب آمریکا، کلید این زورآزمایی اجتناب‌ناپذیر را زد. این رویدادها در اساس دقیق و مراحل از یک جنگ قدرت میان آمریکا و غرب با اسلام سیاسی است. از نظر آمریکا این نبردی است با دولتهای اسلامی، احزاب اسلامی و کل جنبش اسلام سیاسی. طالبان، ضعیف‌ترین و ضربه پذیرترین و پوک‌ترین نماد قدرت اسلام سیاسی در خاورمیانه و لاجرم از نظر آمریکا مناسب‌ترین نقطه ورود به این جنگ قدرت همه جانبه است. پیروزی آمریکا در افغانستان از نظر نظامی و عملی، دست به بنیادهای قدرت اسلام سیاسی نمی‌زند. این را میدانند. کانونهای اصلی قدرت در درجه اول در ایران، عربستان، و در سازمانهای اسلامی در مصر و لبنان و فلسطین است. اما این جنگ قدرت است، جنگ مرگ و زندگی

نیست. افغانستان تنها میدانی است که به‌طور واقعی، لااقل در چهارچوب کنونی جهان، یک تقابل نظامی میان آمریکا و اسلام سیاسی ممکن است. تنها میدانی است که "جنگ طولانی علیه تروریسم" میتواند با یک اقدام نظامی چشمگیر و زودفراهم آغاز شود بی آنکه همه چیز بیکباره به هم بریزد.

این کشمکش سیاسی است

"جنگ طولانی با تروریسم"، یعنی جنگ قدرت آمریکا با اسلام سیاسی، پس از افغانستان ماهیتاً کشمکش سیاسی خواهد بود، حتی اگر طرفین در مقاطعی دست به اقدامات نظامی موضعی و عملیات تروریستی علیه یکدیگر بزنند. هدف این جنگ از جانب آمریکا حذف اسلام سیاسی نیست. برخلاف احسنت‌گویی‌های تبلیغی دوم خردادها این جناب خاتمی و سیاست مدبرانه‌اش نبود که "ایران را از بمباران نجات داد". حمله به ایران و چین ببارانی اساساً در دستور غرب نیست. این تصور که پس از افغانستان آمریکا یکی پس از دیگری با کشورهایی که زمانی تروریست خوانده است وارد جنگ میشود فوق‌العاده سطحی

است. هدف غرب در این زورآزمایی نه نابودی اسلام سیاسی و یا حتی لزوماً سرنوشتی دُول اسلامی، بلکه قبولاندن هژمونی سیاسی به جنبش اسلامی و تعیین مقررات بازی است. از نظر آمریکا این جنبش باید حدود خود را بشناسد. باید قلمرو عملیاتی خودش را به منطقه محدود کند، مکان خویش و جایگاه ویژه آمریکا را بفهمد. نه فقط دولتهای اسلامی میتوانند سر کار باشند، بلکه حتی تروریسم هم مجاز است، مشروط بر اینکه قربانی این تروریسم کمونیستها و چپها در ایران و افغانستان و پاکستان و ترکیه باشند. اما حمله در خاک خود آمریکا دیگر غلط‌زبانی است. آمریکا میخواهد این درس و این موازنه را به خاورمیانه ببرد.

این یک جنگ قدرت است و نه یک کشمکش بر سر اسلام، لیبرالیسم، دموکراسی غربی، آزادی، مدنیت، امنیت یا تروریسم. این نبردی است میان ابرقدرت آمریکا با یک جنبش سیاسی مدعی قدرت در خاورمیانه، با یک دامنه عمل جهانی، برای تعریف یک موازنه سیاسی و ترسیم قلمروهای نفوذ و هژمونی خویش. غرب در پی ایجاد

دموکراسی‌های غربی در خاورمیانه نیست. آمریکا و پاکستان و ایران و طیف وسیع مرتجعین در منطقه دارند از هم اکنون برای تحمیل یک حکومت استبدادی و عقب‌مانده دیگر بر مردم افغانستان با هم بند و بست میکنند. ایران و عربستان و پاکستان و شیخ‌نشین‌های خلیج، این مرتجع‌ترین رژیم‌های جهان امروز، متحدین رسمی و عملی غرب در این کشمکش‌اند. حتی در صورت سقوط دولت‌های اسلامی، آلترناتیو حکومتی مورد نظر غرب در منطقه احزاب راست ارتجاعی و نظام‌های پلیسی و نظامی خواهد بود.

آمریکا تاریخ را نمیسازد

اما غرب آینده این روند را تعیین نمیکند. سیاست کنونی و اقدامات آمریکا چهار چوب‌های سیاسی موجود در خاورمیانه را خواه ناخواه به هم میریزد، اما مناسبات آلترناتیوی که شکل خواهد گرفت را نیروهای دیگری تعیین خواهند کرد. در این شک نیست که رویارویی غرب با اسلام سیاسی به تضعیف جنبش اسلامی و احزاب و دولت‌های این جنبش منجر میشود. اما این کشمکش در یک صحنه خالی صورت

نمیگیرد. خاورمیانه، همچنان که خود غرب، صحنه جدال جنبش‌های اجتماعی‌ای است که مقدّم بر این کشمکش بورژوازی غرب با اسلام سیاسی وجود داشته‌اند و روند سیاسی در جوامع مختلف را شکل داده‌اند. جدال غرب با اسلام سیاسی، با همه اهمیتی که دارد، نیروی محرکه و موتور پیشبرنده تاریخ در این جوامع نیست، برعکس، خود در متن این تاریخ قرار میگیرد و معنی میشود. جدال بر سر تعیین نظم نوین جهانی بازیگران مهم‌تری دارد. طبقات اجتماعی و جنبش‌های سیاسی آنها چه در غرب و چه در خاورمیانه، بر سر آینده سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جهان صفت‌بندی کرده‌اند. این جنبش‌ها هستند که مستقل از خواست سران و سیاستمداران غربی و زعمای اسلام سیاسی، جهت‌نهایی این روندها را تعیین خواهند کرد.

بطور مشخص، تا آنجا که به خاورمیانه مربوط میشود، حتی اگر غرب خواهان عقب‌نشینی جزئی اسلام سیاسی و تعریف مبانی یک همزیستی جدید با آن باشد، جنبش‌های سوسیالیستی و آزادیخواهانه و سکولاریستی در

منطقه در این شرایط جدید مستقل از طرح‌های غرب به جلوی صحنه می‌آیند. برای مثال به نظر من اسلام سیاسی در ایران سرنگون میشود، نه از آن رو که غرب در این رویارویی اخیر چنین تمایل یا جهتی دارد، بلکه از آنجا که در متن و به موازات این کشمکش جدید مردم ایران و در رأس آنها کمونیسم کارگری حکومت اسلامی را به زیر میکشند. شکست جمهوری اسلامی بزرگترین ضربه بر پیکر اسلام سیاسی خواهد بود. اگر حل مسأله فلسطین شرط از بین رفتن زمینه‌های سیاسی و فکری و فرهنگی رشد اسلام سیاسی در خاورمیانه و در سطح جهانی است، شکست جمهوری اسلامی شرط در هم کوبیده شدن آن بعنوان یک جنبش مدعی قدرت در خاورمیانه است. بدون جمهوری اسلامی ایران، اسلام سیاسی در مقیاس خاورمیانه به یک جریان اپوزیسیون بی‌افق و بی‌آینده تبدیل میشود.

ادامه دارد

منصور حکمت

۲۶ اکتبر ۲۰۰۱

وب سایت:

www.wpiran.org

تماس با حزب:

پیامگیر تلگرام: **wpi_tamas@**

و یا با ارسال پیام به شماره

۰۰۴۶۷۰۰۴۴۷۴۲۵

از طریق سیگنال، واتساپ و تلگرام و اینستاگرام